

خواستار «مهاجرت کلیه یهودیان از دیارهای غربت» و اقامتشان در مرکزى واحد بود.

اما به هر حال این ادعا هم نادرست است. وی در حالی که قیافه و حالت «موسى» جدیدی را به خود می‌گیرد که خواستار «مهاجرت همگانی از مصر» است در یادداشتهای خصوصى خود اعتراف می‌کند که آنچه پیشنهاد کرده چیزی بیش از این نیست که خواسته است مسأله یهود را «تحت اسلوب و نظم معینی در آورد، و اصولاً مسأله مهاجرت همه یهودیان در بین نیست.» (۴۸) تکرار می‌کنیم: چون فکر تأسیس «حکومت یهود» صرفاً به عنوان ابزار و وسیله کمکی و فرعى مطرح بود لذا محل استقرار این «مرکز نفوذ» از لحاظ صهیونیستها واجد اهمیت چندانی نبود. ل. پینسکر در این زمینه نوشت:

«ما لزوماً اجباری نداریم به این که در همانجایی که روزگاری حکومت ما معدوم شد اقامت کنیم... ما فقط به قطعه زمینی نیاز داریم که تملك کنیم... قدس الاقداس خویش را که از هنگامی که وطن دیرینمان نابود شد حفظ و حراست کرده‌ایم بدانجا خواهیم برد: منظورم اعتقاد به خدا و کتاب مقدس است، چون آنها بودند (نه اردن و اورشلیم) که وطن ما را به ارض مقدس بدل ساختند.» (۴۹)

«اگر قدرتهای بزرگ موافق باشند که در کشوری بی طرف حق استقلال به ملت یهود اعطا کنند انجمن (یعنی سازمان جهانی صهیونیستها - ی. ا) در باب کشوری که باید برای این منظور برگزید مذاکره را آغاز خواهد کرد.» (۵۰)

دول بزرگ امپریالیستی که منافعشان ایجاب می‌کرد

سرپلی را (برای نفوذ در مناطقی خاص) بدست آورند موضوع را بسیار جدی تلقی کردند.

در آغاز قرن نوزدهم قشرهایی از بورژوازی انگلیس طرفدار استعمار تدریجی «اوگاندا» بودند، که آنوقت قسمتی از «کنیا»ی امروز بود. و باز این بار هم هر تامل بود که در سخن از این موضوع در ششمین کنگره صهیونیستها اعلام کرد «... من تردید ندارم که کنگره در مقام نماینده توده‌های مردم یهود این پیشنهاد را با حقیقت‌سناسی خواهد پذیرفت. پیشنهاد این است که مستعمره‌های یهودی‌نشین و خودمختار با دستگاه اداری یهودی و حکومتی محلی که در رأس آن يك مأمور عالی‌رتبه یهودی قرار خواهد داشت در شرق افریقا تاسیس شود. نیازی به گفتن نیست که این چیزها همه تحت نظارت فائقه بریتانیا خواهد بود.» (۵۱)

حییم وایزمن در سخن از این مسأله نوشت که مناطقی که پیشنهاد شده‌اند یا بسیار سردند یا فوق‌العاده گرم، و توسعه و عمران‌شان مستلزم صرف ماله‌ها کار و هزینه سرسام‌آور است (۵۲)، به عبارت دیگر این طرحها از لحاظ اقتصادی پیشنهادات مناسبی نبودند.

باید خاطر نشان کرد که رهبری دستگاه صهیونیسم شامل گروههایی بود که نماینده منافع دول مختلفه امپریالیستی بودند. مثلاً دکتر «الفرد نوسیگ Alfred Nossig» یکی از رهبران صهیونیست، از منافع آلمان دفاع می‌کرد، که خود در تلاش به منظور رخنه در امپراطوری عثمانی از هیچ کاری روی گردان نبود. بقول دکتر «موشه سنه Moshe Sneh»، یکی از رهبران

سیاسی اسرائیل، دکتر نوسینگ با حمایت قیصر ویلهلم دوم، شرکت مستعمراتی مستقلی را برای اسکان یهودیان در امپراطوری عثمانی، در خارج از فلسطین، تأسیس کرد. (۵۳)

دو عامل عمده بر انتخاب آتی محل استقرار حکومت یهود تأثیر کرد. نخست مبارزه بین گروههای مختلف رهبران صهیونیست که خود نمایندگان منافع امپریالیستهای بریتانیا و فرانسه و آلمان بودند (و نیز نتیجه این کشمکش). حییم وایزمن، حدت و شدت این مبارزه را، حتی بر سرمسأله‌ای کم اهمیت، به تفصیل باز می‌گوید: اندکی پیش از جنگ جهانی اول «ویستوسکی Vistosky» تاجر معتبر چای روسیه آموزشگاهی فنی را برای جوانان یهودی حيفا تأسیس کرد. بلافاصله پس از اتمام آن این سؤال پیش آمد: آیا در این مدرسه‌ای که يك سرمایه‌دار روسی بنا کرده نفوذ كداميك از مالک آلمان و بریتانیا غالب خواهد بود و بنا بر این تدریس به چه زبانی صورت خواهد گرفت؟ وایزمن نوشت: «برای درك اهمیت این کشمکش باید به خاطر داشت که آن دوران، روزگار «کاپیتولاسیون» در قلمرو ترکان بود. هر مؤسسه خارجی واقع در قلمرو امپراطوری فاسد و ناتوان عثمانی خویشتن را در حمایت کشوری بیگانه قرار می‌داد و دول بزرگ اروپایی به منظور کسب حیثیت و نفوذ در قلمرو امپراطوری با یکدیگر رقابت می‌کردند، و در این دمیسسه بازیها از یهودیان، خاصه، به عنوان آلت دست استفاده می‌شد... يك سیستم آموزشی یهودی که از طرف «آلیانس اونیورسل» پاریس حمایت می‌شد در این میان فعالیت داشت، و زبان آموزشی آن طبعاً زبان فرانسه بود. آلمانها از

دستگاه مخصوص خود به نام «انجمن تعاون یهودیان آلمان» با شبکه مدارسش به عنوان آلت فعل در بازیهای خاور نزدیک استفاده می کردند، و زبان آموزش نیز البته آلمانی بود. در این مسابقه همگانی انگلستان بسیار عقب بود» (در اینجا علاقه شخص وایزمن را می توان به وضوح دریافت، زیرا او به امپریالیسم بریتانیا همانقدر نزدیک بود که نویسیگ به امپریالیسم آلمان ی. ا). وایزمن پس آنگاه می افزاید که آموزشگاه فنی حیفا تحت نظر دکتر تسیرمن Zimmerman قرار گرفت که یک «یهودی قیصری» بود (و این نامی است که صهیونیستهای هواخواه انگلیس یهودیان آلمانی را بدان می خواندند) و زبان آلمانی زبان آموزشی شد، و در هنگام رأی گیری وایزمن خود را در اقلیت محض یافت. (۵۴)

سرانجام کشمکش بین رهبران صهیونیست با پیروزی گروه هواخواه انگلستان به رهبری وایزمن پایان یافت. این جریان متعاقب زمانی روی داد که در محافل حاکمه انگلیس گروهی که مدتها چشم بر فلسطین دوخته بود موقعیت غالب یافت.\*

• چنانکه دیدیم در اوایل قرن بیستم پاره ای محافل امپریالیستی بریتانیا بر اسکان یهودیان در «اوگاندا» اصرار می ورزیدند و در این زمینه از پشتیبانی کامل صهیونیستهای هوادار بریتانیا برخوردار بودند.

از همین رو هنگامی که کنگره هفتم صهیونیستها در سال ۱۹۰۵ بر له اسکان فلسطین تصمیم گرفت «اسرائیل زانگویل Israel Zangwill از صهیونیستهای هواخواه انگلیس سازمان جهانی صهیونیستها را دوپاره کرد و برای اجرای پیشنهاد اسکان شرق افریقا یا تأسیس حکومت خود مختار یهود در هر جای دیگر سازمانی همانند آن تشکیل داد.

اما این امر، یعنی سنگین شدن کفه به سود «کنعان» علت  
و موجب دیگری نیز داشت.

یکی از دانشمندان روس در ژوئن ۱۹۵۵ نوشت: «شورش  
و جنگهای سنگری در «لدز\*»، جنگهای خونین خیابانی در  
«ایوانوو وزنه سنسک»، اعتصابات عمومی و تیراندازی به  
کارگران ورشو و ادسا، پایان فضیحت آمیز انتخابات مضحك  
زمستوها\*\* چنین اند و قایع سیاسی عمده هفته‌ای که گذشت...  
«طبقه کارگر، علی‌الخصوص از نهم ژانویه، در بیقراری  
مداوم بسر می‌برد، و طی این مدت هرگز به دشمن يك ماه  
مجال نفس کشیدن نداد. اینک بطور عمده در قالب اعتصاب  
تعرض خویش را ادامه می‌دهد، حال آنکه از برخورد مستقیم  
با نیروهای مسلح حکومت تزار اجتناب می‌ورزد و قوای خود  
را برای نبرد بزرگ و قطعی آماده می‌سازد.» (۵۵)

→

باز، همین زانگویل بود که متعاقب تغییراتی که در برخورد محافل حاکمه  
بریتانیا نسبت به موضوع پدید آمد از مسأله اسکان فلسطین جا لبنداری کرد.  
هم او اعلام کرد که «سازمان ارضی یهود» (سازمانی که پس از انشعاب تأسیس  
کرد) نباید با هیچ طرح و برنامه عملی مخالفت کند و گفت: «چنین مخالفتی  
نه فقط خیانت به ملت یهود بلکه خیانت به برنامه خود ما نیز خواهد بود.»  
به این ترتیب شقاق در صفوف صهیونیستها پایان پذیرفت.

• لوز Lodz از شهرهای لهستان

• Zemstovs شوراهاى ایالتی و ولایتی که در ۱۸۶۴ به موجب فرمان  
الکساندر دوم در بخش اروپایی روسیه تشکیل شدند. به موجب این فرمان ملاکین،  
دهقانان و شهرنشینان مجاز بودند عمده معینی را به مدت سه سال انتخاب کنند.  
شوراهای ولایتی که بدینسان برگزیده می‌شدند شوراهای ایالتی را  
برمی‌گزیدند. شوراهای مزبور در کارگردآوری مالیات و دیگر امور به تزار کمک  
می‌کردند.

نیروهای انقلابی در آلمان و اروپای شرقی که اکثریت نزدیک به تمام یهودیان اروپا یعنی ۸/۵۰۰/۰۰۰ نفر در آن می‌زیستند به سرعت رشد می‌یافت. پرولتاریای روس که خود از ملل مختلف ترکیب شده بود، چنانکه دانشمند مزبور گفت، برای نبرد بزرگ و قطعی آماده می‌شد. کارگران یهودی در سنگرهای «لدز» در کنار کارگران لهستانی می‌جنگیدند. در روسیه، کارگران یهودی بر رغم طرز تلقی نفاق افکنانه و قومی رهبران «بوند» به نحوی فزاینده به‌جانب حزب سوسیال دمکرات روسیه که رهبری آن با بنیانگذار حکومت ما بود می‌گراییدند و هر روز عده بیشتری به فعالیت‌های انقلابی کارگران روسی و اوکرائینی و بلوروسی و لهستانی می‌پیوستند. این را نیز همگان می‌دانند که نیروهای ارتجاعی در اروپای شرقی، خاصه در روسیه تزاری، در مبارزه علیه جنبش انقلابی مردم به برانگیختن خصومت قومی و ایجاد برخورد بین کارگران ملیتهای مختلف امید بسیار داشتند. تالان ادواری یهودیان، جزئی از این فعالیت ضد انقلابی نیروهای ارتجاع بود.

در چنین شرایط و اوضاعی رهبران صهیونیست و متحدانشان به این نتیجه رسیدند که راه حل فلسطینی مسأله، به سبب کشش و جاذبهٔ محل در مقام مظهر دین، مناسب‌تر است. ایشان نیز مانند ناهوم ساکالوو «رابی موهیله‌ور Mohilewer Rabbi» معتقد بودند که «نوآبادی فلسطین به‌عنوان یک وظیفهٔ مذهبی توصیه شده است.» و بنا بر این «مذهب را باید عامل این کار دانست» (۵۶). لیکن حضرات، درک و استنباط ویژه‌ای از این عامل داشتند. اینان پیش‌بینی می‌کردند که دشمنی ضد

انقلاب با یهود که به زعم هر متصل برای بسط و تکامل خوی و خصال یهودیان مفید است قسمتی از مردم یهود را مجبور خواهد ساخت از اروپای شرقی بگریزند، و صهیونیستها که در این رهگذر اتکانشان بر ضد انقلاب بود امیدوار بودند که با استفاده از مذهب دینی فلسطین خواهند توانست موج قربانیان تالانهای ادواری را به منطقه کانال سوئز سوق دهند. اما انتظارات بزرگ رهبران «تراست مستعمراتی یهود» جز به میزانی ناچیز تحقق نیافت و هزینه‌های کلانی که به منظور ارعاب یهودیان و ناگزیر ساختنشان به مهاجرت به فلسطین متحمل شدند نتیجه چندانی ببار نیاورد.

مردمی که از چنگ ضد انقلاب می‌گریختند نه به خاور میانه بلکه به آمریکا می‌رفتند، چندان که شماره یهودیان آن دیار که در ۱۸۹۷ بالغ بر ۹۸۶/۰۰۰ نفر بود در دهه بیست به چهار میلیون و نیم رسید. طی همان مدت عده یهودیان آسیا فقط دویست هزار نفر افزایش یافت، بدین معنی که از چهارصد به ششصد هزار نفر رسید.

و اما صهیونیستها حکومت پیشنهادی یهود را از برای زحمتکشان چگونه تصویر می‌کنند؟ تئودور هر متصل اعلام داشت که «در آنجا کارها حتی الامکان بصورتی اداره خواهد شد که در اینجا می‌شود.»

وی در نظر نداشت که در باب حکومتی که صهیونیستها برای توده‌های مردم یهود خواهند ساخت پندارها و اوهامی را در اذهان ایجاد کند. معتقد بود که: «یهودیان ثروتمندی که اینک مجبورند ثروت خویش را پنهان دارند و در خفا عشرت

کنند قادر خواهند بود در آنجا (در حکومتی که تشکیل می‌شد) آزادانه از زندگی لذت ببرند.» (۵۷)

صراحت ل . پینسکر نیز در همین حد بود، که نوشت: «ابتکار اقدام در تجدید حیات ملی باید با کنگره‌ای مرکب از یهودیان بسیار محترم و ارزنده باشد. بهترین نیروهای ما متخصصان امور مالی و دانشمندان و مردم کاردانند...» وی این نکته را نیز اضافه کرد که «تنها این مجمع با همکاری سرمایه‌داران، در مقام مؤسسين شرکت سهامی‌ای که بعدها تشکیل خواهد شد، باید قطعه زمینی را اکتیاع کند...»

\*\*\*

یکی از مشخصه‌های بارز میراث تئوریک صهیونیستی - مشخصه‌ای که رهبران صهیونیست امروزه بسیار از آن استفاده می‌کنند - نرمش و انعطاف آن است. آنها دو هدف اساسی را تعقیب کرده‌اند و می‌کنند: برقراری نظارت مجدد بر یهودیان و تأمین سود کلان به حساب مردم. این دو، به اصطلاح «مقادیر ثابت» جهان بینی آنهاست. و اما اصول ایدئولوژیکی و اخلاقی و معنوی راهنمای ایشان در این زمینه منحصرأ این است که «تفسیرهای» متعددی از این اصول را به دست دهند که در این جهان دگرگون شونده با هر وضع و موقعیتی جور در آیند. سخن دانشمند روس در اشاره به رهبران «بوند» حتی در مورد رهبران صهیونیست مصداق بیشتری می‌تواند داشته باشد: «بیشتر می‌بهد اکثر و منطق به حد اقل.»

ل . پینسکر در اثر خویش به نام «خودآزادی» می‌نویسد تنها راه درست و واقع بینانه رهایی از این وضع، ایجاد ملت



یهود است: مردمی که در خاک خود زندگی کنند: یعنی خود-آزادی یهودیان؛ آزادی ایشان به عنوان يك ملت در میان ملل، از طریق ایجاد مرز و بوم خاص خود.» (۵۸)

احدها آم تأکید می کرد که وقتی روح یهودیت در مرکز ملی منظور به عالیترین درجه کمال برسد همین روح «مردانی را در کشور بوجود خواهد آورد که قادر خواهند بود در فرصتی مساعد حکومتی را تأسیس کنند...»

تئودور هرتصل، پدر صهیونیسم، کتابی تحت عنوان «حکومت یهود» نگاشت تا ثابت کند که تأسیس چنین حکومتی به عنوان تنها راه حل معضلات و مشکلات «ملت جهانی یهود» از ضروریات امر است.

در عین حال «ناهوم ساکالو» به صراحت اظهار داشت که «مخالفان صهیونیسم گفته اند و هنوز هم با سرسختی پیایی تکرار می کنند که هدف صهیونیسم تأسیس «حکومت مستقل یهود» است. اما این ادعایی است نادرست. حکومت یهود هرگز جزء برنامه صهیونیستها نبوده است.» (۵۹)

چنانکه دیدیم هس و پینسکر و هرتصل و وایزمن همه از تصور «ازلی بودن یهود آزاری» (آنتی سمیتیسم) و نیز از این مقدمه آغاز کردند که «علت اصلی و اساسی ضدیت با یهود... وجود یهودیان است.»

مقارن با این احوال (چنانچه خدای ناکرده روزی ضدیت با یهود از بین برود!) موضع دیگری فراهم شد. احدها آم از تفاوت مسأله یهود در شرق و غرب سخن می دارد و می گوید که این مسأله در غرب حاصل و نتیجه ضدیت با یهود، و برای بقای خودمتکی بدو است...» حال آنکه در شرق «نتیجه

طبیعی پیوند واقعی خود با فرهنگ چند هزار ساله است که ولو همه ناراحتیهای یهودیان مرتاسر جهان همراه با ضدیت با یهود به پایان رسیده باشد و یهودیان همه ممالک راحت و آسوده باشند و دوستانه‌ترین مناسبات را با همسایگان خود داشته و همسایگانشان بدیشان اجازه داده باشند در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی و سیاسی بر پایه تساوی حقوق فعالیت کنند نفوذ خویش را همچنان حفظ خواهد کرد.» (۶۵)

پیشتر از این گفتیم که صهیونیستها در عین حال که از یهودیان می‌خواستند که از هر گونه وفاداری نسبت به ممالک خویش دست کشند و میهن پرستی را پاک فراموش کنند فکر «میهن پرستی دو گانه» را پیش کشیدند. برخی از ایشان معتقد بودند که نظر و رأی مردمی که در میانشان زیست می‌کنند هر چه باشد باز یهودیان «ملتی جهانی» اند و بعضی دیگر بر این بودند که به موجب افکار عامه چنین اند، و قس علی هذا. آری، «وقتی برای دور افکندن سنگها، و وقتی برای جمع ساختن سنگها، وقتی برای درآغوش کشیدن، و وقتی برای اجتناب از درآغوش کشیدن، وقتی برای مهر و محبت، و وقتی برای نفرت.»\* باری، متفکرین صهیونیست، موافق با منطق کتاب مقدس یک رشته افکار ضد و نقیض را عنوان می‌کنند که بدیشان امکان می‌دهد در هر شرایط و اوضاعی هر موضوعی را به شیوه‌ای مناسب و در خور موقعیت ارائه کنند.

تولد این ایدئولوژی مقدمه بحران آن نیز بود. این ایدئولوژی مدتها پیش از تشکیل حکومت اسرائیل که موجودیت آن خود دلیل متقن و استواری بر بی‌مایگی تجلیات تئوریک

صهیونیسم است به افلاس کشیده شد.

افکار و نظریات صهیونیستی، منعکس کننده چیزی جز میل و خواهش بورژوازی یهود به برقراری نظارت مجدد بر جوامع از هم گسیخته یهودیان نبود. این افکار نه بر قوانین عینی تکامل جوامع طبقاتی که جامعه یهود جزئی از اجزاء آن بود بلکه بر تمایل و قصد نیروهای ارتجاعی در به تعویق افکندن پیوستگی توده های زحمتکش ملل دیگر استوار بود. و لذا ایدئولوژی صهیونیستی از همان ابتدای کار ناگزیر به «دید یا بینشی صرفاً متکی بر نیازمندیهای عملی تبدیل شد.»

چنانکه گفتیم هر متصل حتی از تذکار نام سوسیالیسم برآشفته سی شد، و شاگردش «ماکس نوردو» سوسیالیسم را نشانه تباهی ای از گونه «نیهیلسیم» و «آنتی سمیتیسیم (یهودآزاری)» می دانست (۶۱). اما سالیانی چند پس از تأسیس سازمان جهانی صهیونیستها و آنگاه که مسأله تطبیق احکام کتاب مقدس با وضع زبان به شکلی حاد مطرح بود سازمان صهیونیستها کوشید در برابر مردم زحمتکش یهود، خاصه یهودیان ممالک اروپای شرقی، در هیئت و لباس «انقلابی» و «سوسیالیستی» ظاهر شود.

س. لونبرگ S. Levenberg می نویسد: «حکومت یهود اگر بخواهد واقعیت یابد باید حکومتی سوسیالیستی باشد. صهیونیسم برای اینکه غایت آمال و کمال مطلوب همه مردم یهود اعم از کارگران و طبقه متوسط و روشنفکران و ایدالیستها (یعنی ایدالیستهای سرمایه دار-ی. ا) گردد

• Nihilism انکار همه چیز (عقبه گروهی از انقلابیون افراطی روسیه در سده نوزدهم که عقاید اخلاقی و مذهبی و سیاسی موجود را پاک نمی کردند.)

باید با سوسیالیسم درآمیزد. صهیونیسم چون با سوسیالیسم درآمیزد می‌تواند به حد یک احساس پرشور ملی ارتقاء یابد. امید به ظهور یک مسیح، که همیشه احساس اساسی و بنیادی یهودیان پراکنده بوده است، به حقیقتی سیاسی مبدل خواهد گشت. « (۶۲). موجب چنین تغییر جهت غیر عادی، خاصه عدول از نظریات بنیادگذاران صهیونیسم، ضرورت واقعی بود. « ه. م. ساکار » در باره نخستین دهه قرن بیستم نوشت: « ... سوسیالیسم شهری برای یهودیانی که گرایشهای سیاسی داشتند صورت مغناطیس نیرومندی را به خود گرفت. » (۶۳) (که البته جای تعجب نتواند بود.)

موریس ادلمان Maurice Edelman نویسنده زندگینامه « بن گوریون\* » نوشت که جنبش انقلابی سال ۱۹۰۵ جنبشی بود اعتراض آمیز علیه سلب حقوق ابتدایی انسانی از مردم. اصول این جنبش، مردم یهود را نیز در بر می‌گرفت. « (۶۴) این گفته‌ها قبول غیرمستقیم این حقیقت آشکار است که موج بالا گیرنده جنبش انقلابی در اروپای مرکزی و شرقی شماره فزاینده‌ای از زحمتکشان یهودی را در بر می‌گرفت در حالی که « سفینه صهیونیسم » با سرنشینان قلیل خود بر صخره‌های خشک و بلند مانده بود. این شرایط و اوضاع بود که صهیونیستها را بر آن داشت که در پرداختن تئوریهای « صهیونیسم سوسیالیستی » یا « سوسیالیسم صهیونیستی » شتاب روا دارند، و یکی از نخستین کسانی که در این عرصه طبع آزمایی کرد « دوست دیرین ما » ناهوم ساکالو بود. وی کار را به شیوه‌ای کاملاً غیر صهیونیستی و با

تحلیل طبقاتی و اعتراف به نقش زحمتکشان آغاز کرد. وی همچنین این نظریه را پیش کشید که زحمتکشان یهود را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروهی از نظر ملی بی-تفاوت که تنها به منافع طبقاتی خود توجه دارد و دسته‌ای دیگر که از نظر ملی می‌توان استوارش دانست. گروه اخیر اگر چه در مبارزه برای دستمزد بیشتر و بهبود وضع عمومی زندگی با کارگران متحد خواهد شد موقعیتی متمایز و مشخص از دسته نخست دارد. (۶۵)

ساکالو ضمن اینکه از صهیونیستها می‌خواهد موقع خویش را در میان کارگران دسته دوم تحکیم کنند و توسط آن در گروه نخست رخنه نمایند می‌نویسد: « اگر کارگران صهیونیست شوند چنان نیروی مؤثر و مطمئنی را تشکیل می‌دهند که می‌توان در هر جنبشی به آن متکی بود. » (۶۶)

هم او در ادامه سخن ادعا می‌کند: « کارگران یهودی متحدان طبیعی صهیونیسم‌اند؛ لیکن تنها از طریق سازمانهای کارگری مستقل (یعنی صهیونیستی، ی. ا.) است که می‌توانند متحدان عملی و همگام وی باشند. » (۶۷) نامبرده در عین حال که تلویحاً قبول می‌کند که صهیونیسم با مردم زحمتکش بیگانه است لزوم کار مستمر به منظور ایجاد شکاف در صفوف طبقه کارگر را سخت تأکید می‌کند. می‌نویسد: « اگر چه احساس ملی مردم زحمتکش یهود به خاطر عشق و علاقه به صهیونیسم نیست با این همه، شاید با سرور زمان به مفهوم صهیونیستی کلمه « ملی » شوند؛ یعنی از طریق اشتراک طبیعی منافع، که از ناخودآگاه به ساحت آگاهی درآید. » (۶۸)

به دیگر سخن ساکالو می‌خواهد بگوید که یهوده

است آدم بنشیند به این امید که « زردآلو خود به گلو آید. »  
 و صهیونیستها را دعوت می کند به این که با منتهای پی گیری  
 بکوشند در صفوف کارگران یهود شکاف بیندازند و بدین ترتیب  
 ایشان را از ارتش عمومی کارگران که در مقام طبقه ای  
 مشخص در راه آزادی خود می جنگند جدا سازند. ناسبرده در  
 ادامه سخن می افزاید: یهودیت صهیونیستی همچنان به اصل  
 تکامل تدریجی وفادار خواهد بود... » (۶۹)

یکی دیگر از تئوریسین های سرشناس « سوسیالیسم -  
 صهیونیسم » بر بوروچوف بود که نوشت: « نوع بشر به سلسل و  
 طبقات تقسیم شده است. پیش از آنکه طبقات از تقسیم ملتها  
 به وجود آیند ملتها وجود داشته اند و همچنان خواهند بود،  
 حال آنکه طبقات تغییر می کنند... ملتها دگرگونیهایی را از سر  
 گذراندند، لیکن در اساس همچنانند که بودند... » (۷۰)  
 باری، بر بوروچوف، خواننده را قدم به قدم به جانب این  
 اعتقاد سوق می دهد که یهودیان با اینکه در سرتاسر جهان  
 پراکنده اند ملت واحدی هستند.

از این رو روشن است که « اسب تروا »<sup>۵</sup> صهیونیسم -  
 سوسیالیسم مدتی دراز بر سرزمین ناشناخته و بکر آواره نماند. آری،  
 آخرین حلقه رشته منظور فراهم آمد. بر بوروچوف « سوسیالیست »  
 با استفاده از افکار « احدها ام » بر نتیجه گیریهای عرفانی  
 « مارتین بابر » در باب « ملت از زمانهای بسیار قدیم... » پیشی

۵ تروا یا Troy نام شهری بوده است در آسیای صغیر که با یونانیها جنگ  
 داشت. اسب تروا نام اسی است عظیم، ساخته از چوب (در افسانه آه تبید اثر  
 ویرزیل) که پهلوانان یونانی را در آن نهادند و به حیلہ بدون حصار شهر  
 بردند. شبانگهان پهلوانان از درون اسب خارج شدند و دروازه شهر را به  
 روی سپاه یونان گشودند.

می‌جوید و می‌نویسد: « صدها سال توده‌های مردم یهود کور کورانه راهی را می‌جسته‌اند که ایشان را به سرزمین خویش بازگرداند؛ و ما سرانجام این راه را یافته‌ایم، و آن صهیونیسم است... » (۷۱)

مردان و هواخواهان بر بوروچوف ادعا می‌کنند و می‌گویند: « او ( یعنی کارگر - ی. ا ) اسکان و نوآبادی کشور یعنی ( فلسطین ی. ا ) و رشد طبقه کارگر را به عنوان دو چیز طبیعتاً مربوط به هم می‌بیند. آگاهی طبقاتی وی متأثر از منافع شخصی و تنگ نظرانه‌ای نیست که با منافع ملت در مقام یک « کل » بیگانه و ناسازگار باشد... » (۷۲). به عبارت دیگر دو نوع کارگر خواهیم داشت: کارگر خودی و کارگر بیگانه. گروه دوم مردمی هستند از لحاظ طبقاتی خودخواه حال آنکه دسته اول مردمی هستند ملایم و مهربان و به عنوان مردم یهودی باید جامعه‌ای را که مشترک بین آنها و دیگر یهودیانی است که ممکن است سرمایه‌دار هم باشند با روح تفاهم و دوستی بفهمند.

باید توجه داشت که افکار صهیونیستهای سوسیالیست به هیچ روی بکر و اصیل نیست بلکه نسخه اندک دستکاری شده اندیشه هر متصل است که نوشت: « در « گتو » استحاله می‌یافتیم و متدرجاً به نوعی مردم طبقه متوسط تبدیل می‌شدیم که بعدها رقیب سرسخت مسیحیان همان طبقه متوسط گردید. بدینسان پس از آزادی، خویشان را در میان بورژوازی یافتیم... البته بورژوازی مسیحی آماده بود با منتهای خرسندی ما را تسلیم سوسیالیسم کند. اما از این عمل سود چندانی نمی‌برد... در حقیقت، علیه ما هیچ اقدام مؤثری نمی‌توان

کرد. زمانی بود که جواهرات یهودیان را از ایشان می‌گرفتند، اما امروزه چگونه ممکن است ایشان را از نقدینه خود که در قالب قطعات کاغذی است که در کلیه نقاط جهان و شاید در گاو صندوقهای مسیحیان نگهداری می‌شود محروم کرد... مادر «ذیل» رنگ طبقه کارگر را به خود می‌گیریم و کادرهای اساسی کلیه احزاب مخرب و ویرانگر را تأمین می‌کنیم حال آنکه در «صدر» قدرت و توانایی مالی سهم انگیزمان همچنان در افزایش است. گروه تاریخی‌ای هستیم که در پیوستگی و یکپارچگی خود به سهولت قابل شناخت است...» (۷۳)

بی‌گمان تصادفی نبود که نیروهای ارتجاع در سرتاسر اروپا، خاصه در روسیه، و از آن جمله آنان که در این خیمه‌شب بازی صهیونیستی مشارکت داشتند، از صهیونیستهای تلمودی گرفته تا صهیونیستهای سوسیالیست، همه با چنین سرسختی و لجابی می‌کوشیدند در عصری که این مسأله مطرح بود که چه کسانی در این سوی سنگرهای انقلاب و چه مردمی در آن سوی آنند یهودیان را از دیگران جدا سازند.

علی‌رغم پرده دودی که صهیونیستها و برادران همفکرشان (برای استتار واقعیت) به وجود آوردند بخش دشوار مسأله این بود که آیا صهیونیستها و دیگر ناسیونالیستهای یهود موفق خواهند شد که (به یاری یهود آزاری یا آنتی-سمیتسم) کارگران یهودی سالک مختلفی را که در آن می‌زیستند به عناصری «آگاه از بیگانگی و انفراد» و بالاخره به ذخیره بورژوازی و منبع عوامل امپریالیسم تبدیل کنند و یا خود جنبش انقلابی و همبستگی جهانی زحمتکشان در مبارزه علیه دشمن مشترک، یعنی طبقه استثمارگر، به مثابه مانعی



غلبه ناپذیر در برابر چنین تلاشهایی قد بر خواهد افراشت؟ به عبارت دیگر، در هر کشور، جریان بستگی به نتیجه مبارزه بین نیروهای پیشرو و مخالف پیدا می‌کرد. صهیونیسم در این ماجرا نماینده نیروی فعال ضد انقلاب بود، و همچنان در این مقام باقی است.

طبیعی هم بود و باید که مؤسسين «تراست مستعمراتی یهود» خویشان را در اردوگاه ضدانقلاب می‌یافتند. انقلاب سوسیالیستی که حتی خیال آن مورد نفرت تئودور هرتزل، نخستین رئیس سازمان جهانی صهیونیستها بود، و هم او آشکارا در بدنام کردن و افترا زدن بدان می‌کوشید از برای او و مریدانش که شاهد وقایع خطرناک سال ۱۹۰۵ بودند صورت علامتی را یافت که خبر از فاجعه‌ای پیش آمده می‌داد، و شتاب صهیونیستها در انتقال دانه‌های دام ساده‌لوح فریب خود، از بازار شهرهای کوچک و کنیساها به کارگاهها و تعمیرگاههای راه‌آهن و کارخانه‌ها از همینجاست.

بیش از شصت سال پیش نخستین اقدام صهیونیستها در برقراری نظارت بر کارگران یهود و خاصه بر کارگران یهود روسیه و پنجاه سال پیش از انقلاب کبیر، که همه تئوریهای به اصطلاح صهیونیسم-سوسیالیسم را در هم ریخت، صدای اسرائیل در چهارم سپتامبر سال ۱۹۶۷ در کوشش به حفظ آبروی صاحبان و سیاستمداران صهیونیست چنین گفت:

« اصل ملی صهیونیسم نه فقط با ایدئولوژی سوسیالیستی ناسازگار نیست بلکه بر عکس صهیونیسم در صدد است که اندیشه‌های مربوط به آزادی ملی یهودیان و افکار مربوط به آزادی توده‌های استثمارشونده را در جنبشی واحد به هم پیامیزد.

همین به هم آمیختگی سوسیالیسم با جنبش آزادیبخش ملی صهیونیستی بود که به عنوان پایه و اساسی برای برنامه حزب کارگری صهیونیستی، پوالی صهیون Poalei Zion به کار رفت و در نخستین کنگره حزب سرتاسری روسیه که در ۱۹۰۶ در «پولتاوا» منعقدگشت به تصویب رسید... جوهر و عصاره تزه‌های عمده صهیونیسم - سوسیالیستی نه یک سوسیالیسم تمام عیار بود و نه هم برای یهودیانی که در ممالک مختلف می‌زیستند - با هر نظامی هم که ممالک مزبور ممکن بود داشته باشند - امکان داشت جریان ملی مستقلی را در آنها دنبال کنند.» \*

اینک باید پرسید: «هدف نویسندگان چنین گفتارهای بی‌ریایی که خود ماهیت خویش را در پیش روی می‌نهند کدام مردم ساده‌دلند؟»

صدای اسرائیل برنامه کمیته «مینسک Minsk حزب «پوالی صهیون» را به این نحو بیان می‌کند: «انقلاب روسیه ربطی به مبارزه ما به خاطر آینده ندارد، چون مسأله یهود را حتی برای یهودیان مقیم روسیه هم حل نمی‌کند، و ما را به صهیونیسم نزدیکتر نمی‌سازد. (۷۴). زوباتوف Znbotov رئیس پلیس تزاری ناحیه مسکو در این زمینه به اداره پلیس نوشت: «ما باید از صهیونیسم حمایت کنیم، و بطور کلی آرزوها و آمال ناسیونالیستی و قومی را به خدمت منافع خویش گماریم.» (۷۵)

کمیته اجرائیه مجمع جهانی زحمتکشان با تعریف فعالیت «پوالی صهیون» که صهیونیستها بر پایه افکار و نظریات بر بوروچوف آن را به یک سازمان جهانی تبدیل کرده

بودند خاطر نشان ساخت که: «موضوع فلسطین، کوشش در منحرف ساختن توجه زحمتکشان یهود از مبارزه طبقاتی با تبلیغ به سود نوآبادی فلسطین در مقیاس وسیع، نه فقط کوششی است قومی و خرده بورژوازی بلکه اقدامی است از لحاظ تأثیر ضد انقلابی...» (۷۶)

در روز اول ماه مه ۱۸۹۵ مارتوف Martov که نام حقیقی او «ی. و. تسه دربوم Y.O Tsederbaum» بود و بعدها از رهبران منشویک گردید بی آنکه به ظاهر ادعای صهیونیستی یا دوستداری فلسطین را داشته باشد این نظریات و عقاید را در خطابه خویش بیان کرد:

«ما در نخستین سالیان جنبش خویش در همه چیز چشم به طبقه کارگر روسیه داشتیم و خویشتن را صرفاً زائده جنبش عمومی روس می دانستیم... اینک که جنبش توده‌ها را در مرکز توجه برنامه خویش قرار داده‌ایم می باید تبلیغات و کار به شور آوردن مردم را بر همان مبنا تعدیل کنیم، به سخن دیگر باید رنگ «یهودی» تری بدانها دهیم»

مارتوف در ادامه سخن تأکید می کند که «طبقه کارگر یهود توده ای است به قدر کفایت بهم پیوسته، که هرگاه سازمان یابد به نیرویی کوبنده مبدل خواهد گشت... ما باید در نظر داشته باشیم که طبقه کارگر روسیه در جریان پیشرفت و تکامل خود با چنان موانع و مشکلاتی روبرو خواهد شد که هر گام به پیش مستلزم کوشش عظیم خواهد بود. به این ترتیب روشن است که زبانی که طبقه کارگر روسیه ناگزیر باشد به منظور وصول به هدفی خاص، پاره‌ای از خواستهای خود را فدا کند ترجیح خواهد داد آن خواستهایی

را فدا کند که منحصرأ متعلق به یهودیانند...» پس آنگاه مارتوف بر اساس این صغری و کبرایی که خود چیده است چنین نتیجه می‌گیرد: «به همین جهت است که باید بالصراحه اذعان کنیم که هدف ما، هدفی که سوسیال دمکراتهای مناطق یهودی نشین تعقیب می‌کنند، ایجاد یک سازمان کارگری یهودی ویژه است...» (۷۷)

دستگاه رهبری «بوند» که در سال ۱۸۹۷ ایجاد شد با اشاره به شواهد و موارد قدیمتر، فضل تقدم مارتوف را در طرح اندیشه‌های نفاق افکنانه یعنی منفرد ساختن کارگران یهود جداً انکار کرد.

و اما صهیونیستها که به طور کلی هیچ گونه رقابتی را نمی‌توانستند با خونسردی تلقی و تحمل کنند نظرات خود را در این زمینه توسط یکی از رهبران برجسته خویش، ولادیمیر ژابوتینسکی Vladimir Jabotinsky، اعلام داشتند. هم او در این باره گفت:

«در یک دستگاه نمونه و پیشتاز صهیونیستی، کلاس تهیه‌ای که بتواند وظیفه آموزشی را موازی با کار دستگاه انجام دهد نقش تاریخی «بوند» در جنبش کارگری یهود است. بوند و صهیونیسم دو جوانه یک ریشه نیستند؛ این دو مرکب‌اند از یک تنه بزرگ و یکی از شاخه‌های این تنه... هرگاه در آینده دانشمندی تاریخ پیوسته و مرتبط جنبش صهیونیستی را بنگارد فصلی از این تاریخ شاید توجه خاص خوانندگان را جلب کند... این تاریخ با مرور افکار و اندیشه‌های پینسکر آغاز خواهد شد و با اعلام «پوالی صهیون» پایان خواهد پذیرفت. این فصل واقع‌ای ضمنی در صهیونیسم

را وصف و بیان خواهد نمود و عنوان آن چنین خواهد بود:  
« بوند » ( ۷۸ )

یکی از دانشمندان بزرگ قرن بیستم روس ضمن اشاره به اقدامات فزاینده‌ای که به منظور جدا کردن کارگران یهود به عمل می‌آمد در سال ۱۹۵۵ خطاب بدیشان گفت:

« گرایش شرایطی که پرولتاریای جهان ( که وجدان طبقاتیش بیدار گشته ) در آن زیست می‌کند در این جهت است که صمیمانه‌ترین پیوندها و وحدتی فزاینده در مبارزه کارگران ملل مختلف به وجود آرد... »

« در روسیه، کارگران متعلق به همه ملیتها، خاصه کارگران غیر روسی، متحمل ستم اقتصادی و سیاسی می‌شوند که در هیچ کشوری مانند ندارد... این یوغ هراندازه گرانتر باشد ضرورت صمیمانه‌ترین وحدت ممکن در بین کارگران ملیتها، مختلف همانقدر بیشتر خواهد بود، چون بدون چنین وحدتی اقدام به مبارزه‌ای مظفر علیه ستم همگانی امکان پذیر نیست. » ( ۷۹ )

نظر دانشمند مزبور در این باره که یهودیان از این ستم رنج می‌برند و همدوش با سایر گروههای ملی ستم‌دیده و ملیتها و ملتها مبارزه می‌کنند به مزاج صهیونیستها سازگار نبود، چه اینان « اصل » جدا ساختن یهودیان را به عنوان پایه و اساس نظام فکری و سیاسی خود پذیرفته بودند و این اصل چنانکه می‌دانیم با مبدأ یزدانی « ملت جهانی یهود » آغاز می‌شد و با ادعاهایی در باب لزوم ساختمان « سوسیالیسم مخصوص » پایان می‌پذیرفت.

از این قرار، در حوالی آغاز قرن بیستم صهیونیستها کلیه رنگها را بر « تخته رنگ » ایدئولوژیکی خویش فراهم

داشتند و در حالی که در انتظار تحولات عظیم اجتماعی، رنگهای تیره مورد علاقه خویش را در زیر ردهای خود پنهان می‌داشتند سردر و نمای «تراست مستعمراتی یهود» را دیوانه‌وار به رنگ سرخ می‌آلودند. لیکن هم از لحاظ رنگ و هم از حیث جرأت و شهاست، کمبود داشتند و به هر حال جریان زمان سریعتر از آن بود که با آن همگامی توانستند کرد: چون اینک سال ۱۹۱۷ در رسیده بود.

## فصل سوم

### دهلیز پر پیچ و خم و بی سر پناه

در دوم ماه مه سال ۱۹۱۸ ظیر زیون Zeir Zion که خود یک سازمان صهیونیستی کثیرالشعب بود در مسکو جلسه‌ای سری تشکیل داد که در آن نمایندگان از پتروگراد، مسکو، ویتبسک Vitebsk، ورونژ Voronezh، ولوگدا Vlogda، ریپینسک Rybinsk، ساراتوف Saratov، هشترخان Astrakhan، ایرکوتسک Irkutsk، اورل Orel، غازان Kazan، تولا Tula، کوزلوف Kozlov، کالوگا Kaluga، دوبروفکا Dubrovka، تامبوف Tambov، بوریسوگلبسک Borisoglebsk، لیونی Livny، کینشما Kineshma، یلتس Yelets، سامارا Samara و ریازان Ryazan شرکت داشتند.

در این کنفرانس گزارشی ارائه شد که «تز»‌های آن قبلاً به دقت مورد گفتگو و موافقت قرار گرفته بود. گزارش سزبور سی گفت:

«مسأله اساسی سیاست روس، انقلاب روسیه است؛ تجارب انقلاب سوسیالیستی، تجارب بلشویکی است در قلمرو صنعت و مالیه و اقتصاد دولتی و سیاست خارجی... حاصل این تجارب،

اضمحلال و دربان‌دگی حکومت و سقوط اقتصادی و ... عکس-  
 العمل شدید باختر زمین است. وضع و موقعیت مردم یهود عبارت  
 است از تباهی و فقر و بی‌چیزی مردم متوسط و سوداگران و کارمندان  
 و صنعتگران، که خود نتیجهٔ مصادرهٔ اموال یهودیان در مناطق  
 اشغالی روسیه است، و همین چیزها عیناً در روسیهٔ سوسیالیست  
 نیز در نتیجهٔ اقدامات و اعمال بلشویکی که دادوستد و صنعت  
 را تباه می‌کند رخ می‌دهد ... باری، خواستهای سیاسی ما  
 همچنانند که بودند: تشکیل حکومتی ائتلافی بدون شرکت  
 بلشویکها...» (۱)

متعاقب ارائهٔ این گزارش بحث و گفتگوی شدیدی در-  
 گرفت. دکتر ریس Dr. Ryss ضمن بیانات خویش چنین گفت:  
 «بلشویکها گفتند وقتی دیکتاتوری طبقهٔ کارگر را برقرار  
 کنند قادر به تأمین هر چیزی خواهند بود... و اما وضع و برخورد  
 ما با این مسأله چگونه خواهد بود؟ ما باید یک برخورد «یهودی»  
 با این مسأله داشته باشیم: برای حفظ مصالح و منافع یهودیان  
 باید یک جمهوری فدرال روس تأسیس کرد... خوب، ما چه باید  
 بکنیم؟ آیا باید به بلشویکها خدمت کنیم؟ آری، باید خدمت  
 کنیم، چون این به مثابهٔ اعتراف به حکومت ایشان نیست بلکه  
 مسألهٔ نان و زندگی است.» (۲)

سخنران دیگری بنام «لزین Lezlin» گفت: «تا کنون که  
 بلشویسم نیرومند بوده، و بنابراین لازم است شیوه‌ها وسایل  
 مبارزه با آن را تعیین کرد. ما در فعالیتهای روزمرهٔ خود مدام با  
 مؤسسات بلشویکی سروکار داریم. طبقهٔ هوشمند و متفکر روس  
 اینک از خرابکاری و اخلال دست کشیده، ما نیز باید تا حدی از  
 این کار دست بکشیم، و هر جا که بتوانیم در ادارات دولتی کار



کنیم» (۳)

سیلبرگ Silberg نماینده هشرخان گفت: هدف مبارزه ما سازمان دادن کلیه عناصر آزاد یخواه و مترقی است برای به دست گرفتن قدرت به هنگام سقوط بلشویسم... نخستین گام در سازمان دادن مردم یهود، جامعه یهود است.» (۴)

باری، صهیونیستها اوقاتی که در پشت درهای بسته اجتماع می کنند با هرگونه بحث و گفتگویی درباب مسایل مربوط به «تقدس» صهیون و وصایای کتاب مقدس دایر بر این که «همسایه خود را دوست بدار» قطع پیوند می کنند. کیسه و نفرت نسبت به همبستگی جهانی زحمتکشان و حکومت مأمور تمام احساسات ایشان طی دوران انقلاب بود حال آنکه تهیه و تنظیم نقشه ها و اجرای روشهای خاص برای مبارزه علیه دستگاه فلسفی راهنمای ما همچنان هدف فعالیت عملی ایشان بود. اما از بردی که در اعتقادنامه ایشان سوسیالیسم بدینسان وصف می شد جز این چه انتظاری رفت: «یهودیت در طی تاریخ طولانی خود هرگز دشمنی چنین نداشته است... سوسیالیسم برای یهودیت و برای مسأله ملی یهود دشمنی است مهلک...»

«سوسیالیسم بیشتر از این لحاظ خطرناک است که قرص تلخ آن پوشش ضخیمی از شکر دارد، زیرا برای مردم تیره بخت یهود... در هیئت و به قیافه دوست و «رهایی بخش» ظاهر می شود. بدیشان می گوید: «بیایید ای مردم محروم، من شما را دستگार خواهم کرد.» اما سوسیالیسم یک د خیر خواه بی غرض نیست و در ازاء کوششهای خود عوض می خواهد.»

نویسنده این سند سپس می پرسد: «باری، سوسیالیسم از یهودیان چه می خواهد؟ خیلی چیزها. نخست قربانی گوشت و

خون. سوسیالیسم در صدد است نظام موجود را با توسل به زور براندازد، و انجام چنین تحولات عظیمی بی خون ریزی متصور نیست... سوسیالیسم این سخنان را بر پرچم خویش نقش کرده است: «تاریخ نوع بشر تاریخ مبارزات طبقاتی است.» یعنی که وی فقط ماتریالیسم خام و به دیگر سخن ندای شکم را تنها عامل تاریخ و شاید قانون منحصر به فرد زندگی می داند... سوسیالیسم در هر شکل و قالبی، ملی یا بین المللی، به یکسان مهلک و سرگبار است...

«با این همه، اگر یهودیت بخواهد به موجودیت تاریخی خویش ادامه دهد باید «پادزهر» سوسیالیسم را در وجود خویش پدید آورد.

«و این درست همان چیزی است که پیش آمده است. آری، این پادزهر جنبشی است که از میان یهودیان جهان برخاسته... و صهیونیسم نام گرفته است.

«صهیونیسم آفرینش و تجدید حیات است؛ سوسیالیسم نابودی و تباهی است.

«صهیونیسم وحدت و یگانگی عالم یهود است؛ سوسیالیسم مبارزه طبقاتی است علیه طبقه دیگر.

«صهیونیسم خواستار نظام نوینی است (که همان سرمایه داری باشد ی. ا)، سوسیالیسم بر روی این نظام شمشیری کشد.

«سوسیالیسم سدره صهیونیسم است. از این رو این دونه فقط دو قطب مقابل بلکه دو عنصر واژنده هم اند و یکی دیگری را نفی می کند. هر جا که یهودی هست به صهیونیسم هم نیاز است، و هر جا که جوش و خروش در افکار یهودیان باشد وجود صهیونیسم ضرور است.» (۵)

صهیونیستها سخت شاد بودند از این که می توانستند تماس خویش را با تزار، نیکلای دوم، از طریق وزرای وی «پلو» Pleve و استولپین \* Stolypin حفظ کنند. هر متصل، با موفقیت با «پلو» وارد مذاکره و معامله شد؛ چنانکه جانشین وی، ولفسن Wolfson نیز با «استولپین» چنین کرد. خواستهایی که صهیونیستها پیش می کشیدند با هدفهای حکومتهای ضد انقلابی پرنس لووف Lovov و کرنسکی Kerensky موافقت کامل داشت. بنا به گفته ما کالو کنفرانس هفتم صهیونیستهای روسیه که در ۱۹۱۷ در پتروگراد منعقد شد به اتفاق آراء (۵۲۶ رأی) از حکومت کرنسکی در قبال دشمنانش حمایت کرد، و در خصوص «نوآبادی فلسطین» وحدت نظر و یکپارچگی خویش را اعلام داشت. تنها چیزی که در روسیه باب طبع و پسند خاطر صهیونیستها نبود حکومت ما بود، یعنی دستگاهی که به رهبری بنیانگذار حکومت ما تأسیس یافت و به بهره کشی انسان از انسان پایان داد. این نظام همانقدر پسند خاطر ایشان بود که موافق میل حامیانشان.

ریچارد کراسمن Richard Crossman در اثر خویش به نام «هلثی نوزاده» نوشت: «... وقتی شاهراه حیاتی امپراطوری بریتانیا از شمال توسط حکومت انقلابی مورد تهدید واقع شد حکومتهای بریتانیا ناچار شدند اهمیتی را که «سرزمین سلی» یهود از برای ایشان داشت مورد ارزیابی مجدد قرار دهند.» (۶)

۵ وزیر تزار که پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ چندان در کشتار آزادیخواهان استمرار ورزید که مردم چوبه دار را «کراوات استولپین» می خواندند.

در هفدهم نوامبر ۱۹۱۷ صهیونیستهای کیف Kiev پیاسی تلگرافی از پتروگراد دریافت داشتند به این مضمون: «با کمال مسرت متن اعلامیه‌ای را که حکومت بریتانیا در دهم نوامبر جاری انتشار داده‌است وما امروز از نمایندگان سازمان صهیونیستها، در لندن، دریافت داشته‌ایم به اطلاع می‌رساند. متن مزبور عیناً چنین است:

«دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، استقرار و تأمین یک مرکز ملی را، در فلسطین، برای مردم یهود به نظر مساعد می‌نگرد...»

«اقدام شرافتمندانه دولت بریتانیا آغاز عصر نوینی را نوید می‌دهد: وعده هر متصل اندک‌اندک تحقق می‌یابد. متن این اعلامیه را به اطلاع یهودیان ناحیه خود برسانید، جلساتی تشکیل دهید و قطعنامه‌هایی صادر کنید و به «مرکز» گزارش دهید.» (۷)

بدینسان «مرکز» پتروگراد اعلامیه «بالفور» را که انگلستان در نوامبر ۱۹۱۷، یعنی مقارن آغاز مذاکره با حکومت‌های دیگر برای مداخله علیه جمهوری جوان شوروی صادر کرده بود به اطلاع صهیونیستهای «کیف» رسانید.

اندکی پس از اینکه صهیونیستهای «کیف» تعلیمات لازمه را «در خصوص اقدامات آتی در پیوند با این اظهار صریح حکومت بریتانیا دایر بر تصمیم جدی به تملک کلیه نواحی مجاور کانال سوئز، باتوسل به هروسيله، دریافت داشتند سروکله ماجراجوی مشهوری به نام «ولادیمیر ژابوتینسکی Jabotinsky در اوکراین پیدا شد. وی که خود شاعری از مردم اوکراین و صهیونیست و عامل برخی دول بزرگ و کوچک بود چندی پیش

از آن با مساعدت تراپل دورف Trumpledorf نامی، با تأسیس لژیون صهیونیستها که همراه با واحدهای انگلیسی برای اشغال فلسطین وارد آن دیار شده بودند اعتماد مطلق حکومت بریتانیا را تحصیل کرده بود.

بنا به گفته «کورنی چوکوفسکی Kornei Chukovsky» که کتاب سرهنگ «پاترسن Patterson» را آماده چاپ کرده و خود مقدمه‌ای بر آن نگاشته بود متخصصین حرفه‌ای بریتانیا از کوشش همدستان خویش سخت خرسند بودند. چوکوفسکی می‌نویسد: «بدیهی است فصول مورد علاقه ما (در این کتاب) همان‌هایی بود که به واحدهای صهیونیستی‌ای می‌پرداخت که برای بازپس گرفتن فلسطین به ارتش انگلیس پیوسته بودند. پاترسن، نه یهودی بلکه یک انگلیسی خالص است. او نظامی کارآزموده، و در انواع عملیات جنگی صاحب‌نظر است... وی کار خود را در عمل آموخته است: در هندوستان، در افریقای جنوبی، در اوگاندا، و در کلوندایک... بنابراین تمجیدش از خصوصیات و صفات رزمی صهیونیستها واجد اهمیت فراوان است.» (۸)

باری، ولادیمیر ژاپوتینسکی که یکی از الهام دهندگان قوم درانجام برخی اقدامات اساسی به منظور حمایت از اشغال فلسطین توسط انگلیسیان بود برای تماس و همکاری با پتلورا Petlura رهبر ضدانقلابی اوکراین، باعجله بدان دیار اعزام شد.

اینک اجازه بدهید قدری از موضوع منحرف شویم. رهروی که در بحبوحه تلاطمهای متعاقب نخستین انقلاب سوسیالیستی دهلیز پرپیچ و خم صهیونیسم را سیر می‌کند بی‌توجه

به سندی رنگ‌و رو باخته می‌گذرد: سندی مالی که با خطی خوانا نگارش یافته است.

در پنجم ماه آوریل ۱۹۱۴ هیات مدیره «جوامع یهود» در «کلنی» پیامی تجارتي برای کارسندی در شرکت برادران «شارکانسکی Sharkansky»، کارسندی به نام آبرام ایتسکوف (Abram Itskov Domovich) رئیس محلی سازمان صهیونیست‌های هواخواه هر متصل در «لومزا Lomza» ارسال داشت که می‌گفت:

«در بررسی مجدد حساب اعانات معلوم شد که از مجموع ۱۵۸ محل فقط اعانات ۹۷ محل را فرستاده‌اید...

«ما سالانه پنج میلیون فرانک جمع‌آوری می‌کنیم و این مبلغ چندان هست که هر سال با آن بتوان ده مهاجر نشین خرید... ما مدت‌ها پیش یعنی در سالهای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ گفته‌ایم که یهودیان روسیه بسیار فعالند، و از این بابت از ایشان سپاسگزاریم. با این همه می‌توانستند بیشتر از اینها کمک کنند، چون بنا بر اطلاعات موجود هنوز در حدود هزار قصبه در روسیه هست که به دادن اعانه آغاز نکرده‌اند.

«هرچند بسیاری از قصبات، از آن جمله ویلینوس Vilinus ژیتومیر Zhitomir، کوونو Kovno، و ریگا Riga اعانه می‌دهند مع هذا مبلغی که می‌پردازند بسیار ناچیز است.

«منبع عمده عایدی ما روسیه است... اما با مقایسه جمعیت یهودیان روسیه با سایر کشورها اعانه‌ای که روسیه می‌دهد بسیار ناچیز است و اگر کشورها را بر حسب جمعیت یهودیان مقیم آنها و اعانه‌ای که می‌پردازند طبقه‌بندی کنیم روسیه در

ردیف نوزدهم جای خواهد گرفت.

«کل عایدی ما از روسیه برحسب هر یهودی دو» کوپک\* است: یعنی اگر پولی را که از روسیه می رسد بر عده یهودیان مقیم آن بخش کنیم رقمی که به دست خواهد آمد دو کوپک از هر نفر خواهد بود.» (۹)

اینک سند دیگری را می آوریم: فهرستی است از وجوهی که سازمان جهانی صهیونیست ها در ۱۹۱۳ به بارک آلمان دریافت داشته است: (۱۰)

۲۳۷۲۸۴۸۳	روسیه
۱۴۴۱۳۳۲۷	«اطریش»
۱۴۳۴۰۵۵۰	«اسریکای شمالی»
۱۰۷۹۰۵۱۷	«آلمان»
۳۷۵۶۳۵۰	«کانادا»
۲۰۷۶۶۹۷	«افریقای جنوبی»
۱۸۸۶۲۱۴	«انگلستان»
وقس علی ذلک.	

«شرکت» جهانی صهیونیست ها درآمد خویش را آشکارا کمتر از واقع اعلام می نمود اما حتی این ارقام به روشنی نشان می دهد که بلی کردن وسایل تولید در یک ششم جهان، که سابقاً خراجگذار عمده بود، و نیز فیروزی اصول بنیادگذار حکومت ما در سیاست ملیتها، در جمهوری جوان ما، چه ضربه سخت و کوبنده ای را برتر است مستعمراتی یهود در لندن و رهبران صهیونیست که در تمام نقشه های خود بر یهودآزاری متکی بودند وارد ساخت. آری، تأثیر استقرار و نظام و نظم نوین بر این

شرکت صهیونیستی مهلک و مرگبار بود و به همین جهت صهیونیسیم زان پس کوشش های خویش را به برانداختن حکومت ما معطوف داشت.

صهیونیستها در «حکومت های» دنیکین\* و «هتمن سکور-پادسکی Hetman Skorpadsky و «پتلورا» شرکت کردند و در تشکیل واحدهای صهیونیستی که علیه روسیه شوروی می جنگیدند مجاهدت ورزیدند. اتفاقاً از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ دار و دسته دنیکین، پتلورا، بولاک-بولاخوویچ و «ماخنو» اقدام به ۱۵۲۵ فقره قتل و غارت یهودیان کردند که طی آن هزاران یهودی آزار دیدند و کشته شدند. اما این بهر حال دربرابرا اتحاد فکری و اقتصادی و نظامی ضد انقلاب و رهبران مرکز جهانی صهیونیستها مانعی نمی توانست بود.

صهیونیستها در داخل دستگاه کشور نیز در اقدام به-فعالیت های مخرب کوشا بودند و علاوه بر جاسوسی و خرابکاری در مخالفت خویش با توسل به «اشکال» قانونی نظیر تأسیس جماعات و اتحادیه های متعدد، تحت عناوین مختلف، که به-مراکز فعالیت های ضد حکومت تبدیل شدند از بذل کوشش فرو-گذار نمی کردند. یکی از این مراکز «کمیته تعاون یهودیان «لنین گراد» بود که اسلاف آن «انجمن خیریه یهودیان» و «انجمن کمک متقابل یهودیان» بودند، که اولی در سال ۱۹۱۹ در کمیته اجرائیه استان لنین گراد به ثبت رسیده بود.

۵ حکومت های ضد انقلابی، که طی جنگ های داخلی و مداخله خارجی در نواحی تحت اشغال گارد سفید، تشکیل شدند .  
دنیکین ژنرال ارتش قزار بود، و چون آشکارا مورد حمایت خارجیان بود مردم برای او و کلچاک تصنیفی ساخته بودند که می گفت : « سردوشی اش روسی، قوتوش فرانسوی، چپش انگلیسی» است .



اساسنامه انجمن خیریه یهودیان می گفت: «منظور از تأسیس انجمن کمک به مردم تهیدست پطروگراد است و انجمن بدین منظور وامهای بدون بهره اعطا خواهد کرد و (در کارخانه ها و محل های زندگی جمعی) کافه های «کاشر» \* مخصوص یهودیان را تأسیس و نگهداری خواهد نمود...» (۱۱) و چیزهایی از این دست. این از کلمات و الفاظ - و اما بیاییم و نظری بر فعالیتهای واقعی حضرات بیفکنیم. این تکه هایی است که از صورت جلسه «هیئت تفتیش کارگران و دهقانان بخش شهری و مرکزی» که در دهم ژانویه ۱۹۳۵ برای بحث درباره برچیدن بساط «کمیته تعاون یهودیان لنینگراد» اجلاس کرد استخراج شده است: «آرتلهایی\*\* که کمیته تعاون لنین گراد تأسیس کرده بازرگانانی را پذیرفته است که در اداره عواید ناحیه پس افست مالیاتی دارند؛ و نه فقط بازرگانان یهودی بلکه بازرگانان ملیتهای دیگر رانیز پذیرفته است. کمیته مزبور با اینکه برای کمک به یهودیان نیازمند بوجود آمده بیشتر هم خود را مصروف کمک به سوداگران کرده، بدین معنی که ایشان را در کف حمایت عنوان خویش گرفته و از دسترسی اداره عواید ناحیه بدور نگه داشته است. مدیریت این آرتلها با اشخاصی است که هیچگونه آشنایی با امور تولید ندارند... کسانی چون آیزبرگ Aizberg و لسمان Lesman. کمیته تعاون یهودیان لنین گراد به مثابه وسیله پیوند سازمانهای مذهبی عمل می کند و احساسات قومی را دامن می زند و به امور بازرگانی می پردازد (از آنجمله اداره سالن جراحی) و در دستگاه

• پاک، حلال (اغذیه ای که موافق آئین یهود درست شده باشد).

•• Artel (نوعی شرکت تعاونی)

رهبری آن اشخاصی هستند که با طبقه خود بیگانه‌اند.» (۱۲)

در ۱۹۲۷ «ی. س. شنیرسن Schneerson» به منظور احراز مقام «خاخام باشی» «ریگا» کشور را به مقصد «لاتویا Latvia» ترک گفت. اندکی بعد هم او هنگامی که در آلمان بود با دو تن از نمایندگان شرکت امریکایی «یو. اس. بیگ بیزنس U.S. Big Business» ملاقات کرد و در ارسال مبالغ معتنا بهی از سازمان مخرب صهیونیستی جوینت Joint برای عاملین خود در اتحاد شوروی نقش اساسی را بر عهده گرفت، که ایفای آن البته بدون توجه به منافع شخصی نیز نبود. کمیته تعاون لنینگراد در حقیقت یکی از پرده‌هایی بود که فعالیت عمال «جوینت» را استتار می کرد.

سالها گذشت، کشور در برابر کوششهای ضد انقلاب داخل و خارج ایستاد؛ حکومت قوت گرفت، اما هر اندازه که شکست نقشه‌های اسپریالیسم و یارانش در نابود ساختن نخستین حکومت زحمتکش‌شان آشکارتر می شد خشم و کینه ارتجاع جهانی نسبت به او به همان میزان فزونی می گرفت؛ و در این میان، صهیونیستها حساب خود را درستون مخصوصی تحت عنوان «کمو-نیسم» نگه می داشتند.

ریچارد کراسمن، نماینده مجلس، نوشت: «قابطه مردم یهود (بخوانید رهبران صهیونیست ی. ا.) در ایفای سهمی که در این مهم بر عهده داشت، یعنی در تدارک نیم میلیون مهاجر طی چندین سال اول (یعنی پس از تأسیس شرکت صهیونیستی ی. ا.) با عدم موفقیت مواجه گشت. بدیهی است علت عمده این شکست، انقلاب بلشویکی بود. صهیونیستها همیشه می پنداشتند که

روسیه منبع عمده مهاجرت‌های وسیع به فلسطین خواهد بود.» (۱۳) حال اگر به تعهدات مستقیم صهیونیستها (در مقابل انگلستان) عامل مهلک و مرگباری را که در بالا بدان اشاره شد، یعنی وضع قوانینی را بیفزاییم که جریان پول را از روسیه به گاو-صندوق‌های شرکت صهیونیستی متوقف کرد علت خشم و کینه صهیونیستها را نیک در می‌یابیم.

زحمتکشان یهود از تحولی که روی داده بود مجدانه حمایت کردند و در ساختمان جامعه نوین شرکت جستند؛ این امر عاقبت بحرانی را که صهیونیسم با آن دست‌به‌گریبان بود و با برچیدن فعالیت‌های زیرزمینی صهیونیستی در کشور و امتناع بسیاری از یهودیان از همکاری با ایشان وخامت بیشتر می‌یافت از پیش معلوم می‌داشت.

درچنین شرایط و اوضاعی رهبران صهیونیست به شیوه‌های دیگر توسل جستند و برای اجتناب از اضمحلال قطعی درصد یافتن راه‌های دیگری برآمدند. برای اینکه راه را برای شعارهای جدید هموار ساخته باشند لولوی «ضدیت ابدی و ازلی بایهود» را موقتاً به کناری نهادند. ناهوم سا کالو در همان سالها نوشت: «ما هرگز جنبش صهیونیستی خود را بررنج‌های مردم خود، خواه در روسیه یا هر جای دیگر، بنا نکرده‌ایم.» (۱۴)

قوای ته کشیده صهیونیست‌های «سوسیالیست» صفوف خود را تنگ‌تر و فشرده‌تر کرد و دست به کار تئوریهای «نو» شد. «برل لا کر Berl Locker» یکی از نمایندگان این واحد برگزیده گارد صهیونیسم، این تزار را عنوان کرد: «علی‌الخصوص در جامعه سوسیالیستی ملت ما قادر نخواهد بود بی‌خانمانی خود را تحمل کند، و ما باید جداً و با تمام قوا بکوشیم مرکز ملی

خویش را در فلسطین بنیاد نهیم.» (۱۵)

شرکت صهیونیستی با حمایت دستگاههای معتبر مالی امپریالیستی، سازمانهای متعددی را خاصه به منظور انجام تبلیغات ضد شوروی و بی اعتبار ساختن سوسیالیسم و نیز ایجاد قشری از روشنفکران در مالک سوسیالیستی، بنا نهاد که آزادی فکرشان در حقیقت چیزی جز آمادگی به قبول افکار ساخته و پرداخته خارج و ارائه آن به عنوان افکار خود نمی بود.

در سال ۱۹۲۱ «آژانس تلگرافی یهود»، همزمان، در ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر تأسیس شد. سازمان دهندگان آن ژاکوب لاندو Jacob Landou، سرمایه دار صهیونیست، و مایر گروسمن Meir Grossman روزنامه نگار بودند. نظریات اولی متأثر از ثروت و افکار دومی ملهم از عشق و علاقه وی به ثروت بود.

گروسمن بین سالهای ۱۹۱۳ و ۱۹۱۶ در برلن و کپنهاگ و در ۱۹۱۷ در کیف و از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۳ در لندن سردیر روزنامه ها و مجلات صهیونیستی بود. در سال ۱۹۳۳ به این نتیجه رسید که دسته بندی مافوق ارتجاعی در داخل «سازمان جهانی صهیونیستها» به رهبری ژابوتینسکی سوسیال شوونیست کاری از پیش نمی برد و لذا برای ریشه کن کردن «کمونیسم!» در صهیونسم، سازمان دیگری را تحت عنوان «حزب حاکمیت یهود» تأسیس کرد.

باموریتها و وظایف «آژانس تلگرافی یهود» از حد انطباق با خصوصیات بنیادگذاران خود نیز درمی گذشت. نماینده آژانس و رهبر صهیونیست آن در اتریش، روبرت اشتریکر Robert Striker از هواخواهان پرشور گروسمن و دوست صمیمی «ناهوم گلدمن» صاحب منصب سابق اداره امور یهودیان وزارت امور خارجه امپراتور

طوری آلمان بود. ( همین اشتریکر در زمان خود همراه با گلدسن و مهاجر «سفیدی» \* بنام سولوویچیک Soloveichik ، گروه « صهیونیستهای رادیکال » را تشکیل داد که مرکزش برلن بود. ) اشتریکر و گلدسن اغلب گرد هم می آمدند و با هم گفتگو می کردند و بر کاهش حیثیت و نفوذ صهیونیستهای آلمان در در سازمان جهانی صهیونیستها (متعاقب شکست آلمان در جنگ اول جهانی) تأسف می خوردند و درباره نحوه استقرار مجدد این نفوذ گفتگو می داشتند. در این گفتگوها اغلب از «استیون وایز» \*\* نامی سخن به میان می آمد که در سال ۱۹۲۹ دار و دسته «صهیونیستی بزرگ» ی را تشکیل داد و با اظهارات کینه توزانه و ضد کمونیستی خود شهرتی بهم زد.

«رابی وایز» \*\*\* به سرعت نردبان ترقی را پیمود و در آن زمان که «اشتریکر» و «گلدسن» در وین سرگرم گفت و شنود بودند وی رئیس کنگره یهودیان امریکا بود که در آن زمان سازمان «غیر صهیونیستی» نسبتاً متنفذی بود. این کنگره از ناحیه بعضی از بزرگترین سرمایه داران امریکا حمایت می شد، و بعدها که کاشف به عمل آمد معلوم شد که «علاقه» ایشان به فلسطین کم از اشتیاق همکاران انگلیسی بدان دیار نیست.

نظربه ناامیدی پاره ای از محافل حاکمه انگلیس از سازمان صهیونیستها، که نتوانسته بود «وظیفه خود» را چنانکه باید انجام دهد و نیز با توجه به دسته بندیها و دسیسه چینی هایی که در رهبری سازمان وجود داشت و هم چنین کاهش جریان پول به

• سفید به معنی ضد انقلابی است در برابر سرخ

Stephen Wise ••

••• رابی = خاخام (در بنی اسرائیل به معنی فقیه .)

صندوق سازمان و مهمتر از همه امتناع عده قابل ملاحظه‌ای از کارگران یهود از همکاری با صهیونیسم، محافل صهیونیستی فکر تأسیس «سازمانی جهانی» را پیش کشیدند که بظاهر وجه اشتراکی با صهیونیسم نداشت و تحت شعار «دفاع از حقوق یهودیان جهان» عمل می‌کرد. هدف حقیقی این اقدام بهر حال این بود که پلی برای سرمایه‌های آمریکا باشد که اینک سخت می‌کوشید جانشین بریتانیا یا «فرمانروای دریاها» در خاورمیانه گردد و با فاشیسم که اینک سرعت در اروپا بسط و گسترش می‌یافت پیوند نزدیک برقرار سازد. الغرض، می‌خواست با شرط‌بندی بر روی سه اسب از تیزتک‌ترین اسب‌هایی که در میدان اسب‌دوانی سرمایه‌داری می‌تاختند برد خود را تضمین کند. این اندیشه برای اوایل سالهای ۱۹۳۵ اندیشه‌ای نو بود، اگرچه اصلی که بر آن اتکا داشت کهنه بود: بیست سال پیشتر، صهیونیسم بابتی شرمی تمام در آن واحد بالرد بالفور و ویلهلم دوم و «پلو» و سلطان عثمانی و پادشاه ایتالیا لاس زده بود.

این بود متن و زمینه‌ای که ستاره بخت «ناهوم گلدمن» بر آن درخشیدن گرفت. علت موفقیتش بیشتر روابط وسیع و شوق و علاقه بیکران اما احتیاط‌آمیز وی به حرفه خود بود و این علاقه در ادارات افسرده و بیروح وزارت خارجه «رایش دوم» نشو و نما یافته و برومند گشته بود.

نخستین اقدام گلدمن این بود که در مسأله تأسیس یک سازمان غیر صهیونیستی برای یهودیان جهان با استیون وایز رئیس کنگره یهودیان آمریکا به توافق برسد. «وایز» پس از حصول اطمینان از این بابت که سرمایه‌داران امریکایی، یعنی رؤسای حقیقی کنگره، تمایلی بدین کار ندارند پیشنهاد را با روح تفاهم

مورد توجه قرار داد و پس از مذاکره پیرامون میزان سهام گروه کنترل کننده سازمان و وعده تأمین پنجاه درصد بودجه سازمان جدید به ارزش، سرانجام موافقت کرد.

«حییم وایزمن» رئیس وقت سازمان جهانی صهیونیستها که آینده بخت خود را سخت به دولت بریتانیا گره زده بود حامی خویش را متقاعد ساخت به اینکه این اقدام گلدمن با اطلاع و تأیید وی بوده و برای بریتانیای کبیر بسیار مفید خواهد بود.

گام سومی که می بایست در این راه برداشته می شد تحصیل پشتیبانی فاشیسم بود.

پس از آزمایشها و استمزاجهای چندی که سازمان اطلاعاتی حضرات در این زمینه به عمل آورده و علائم مساعدی که دریافت داشته بود در نوامبر ۱۹۳۴ گلدمن شتابان راهی رم شد. مسائل بسیاری بستگی به نتیجه ملاقات وی با موسولینی داشت. عکس العمل دیکتاتور فاشیست نسبت به این طرح صهیونیستی نه فقط برای گلدمن بلکه برای تمام رهبران صهیونیسم مهم و حیاتی بود، و چون چنین بود مأموریت دیپلمات سابق آلمان را با دقت بسیار دنبال کردند.

موسولینی در سیزدهم نوامبر ۱۹۳۴ گلدمن را به حضور پذیرفت؛ گفتگوی نیم ساعته ایشان در محیط حسن نیت و تفاهم مشترك گذشت. موسولینی با فکر تأسیس «کنگره یهودیان جهان» موافقت کرد و وعده پشتیبانی داد؛ مأموریت گلدمن بسیار موفقیت آمیز و برای شخص وی متضمن اهمیت فراوان و ارزش بسیار بود. در چهاردهم نوامبر سال ۱۹۳۴ نامش در بزرگترین جراید اروپا در کنار نام یکی از «مقتدرترین شخصیت‌های جهان غرب» ظاهر شد.

بنابراین مسأله تشکیل کنگره یهودیان جهان را، که قطعاً گلدمن یکی از رهبران آن می بود، در مقام پیش اطاقی سازمان جهانی صهیونیستها می شد فیصله یافته تلقی کرد. تا همین اواخر، یعنی تا ۱۹۶۸، گلدمن ریاست کنگره یهودیان جهان و سازمان صهیونیستها را، هر دو، بر عهده داشت. باری، رهبران صهیونیست اینک که سازمان دیگری را تشکیل داده بودند که می شد پای مردمی را که از همکاری با صهیونیسم ابا داشتند به فعالیت‌های آن کشید و حال که به تأمین حمایت بیشتر سرمایه‌های ایالات متحده آمریکا و مساعدت فاشیست‌های ایتالیا و سپس نازیان توفیق یافته بودند در تعقیب هدف‌های خویش خدمتگزاری به امپراطوری بریتانیا را همچنان وجهه همت خویش ساختند و به علت نقش رهبرانه‌ای که امپراطوری بریتانیا در جهان غارتگر سرمایه‌داری داشت اتحاد خویش را با وی همچنان حفظ کردند.

بریتانیای کبیر با تحصیل قیمومت فلسطین از جامعه ملل در سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۳ سلطه خود را بر آن دیار مستقر کرد. چون مردم عرب این سرزمین سخت باستم مستعمراتی بریتانیا مخالفت می ورزیدند لذا بریتانیا در امر اسکان فلسطین با مردمی که آماده حفظ منافعش باشند پیش از پیش بر صهیونیستها تکیه کرد و از طرح «استعمار» ایشان جانبداری نمود.

اینک بینیم روزنامه‌های انگلیس پیش از وقوع این ماجرا چه می نوشتند. منچسترگاردین نوشت «وقتی تمام فلسطین با اطمینان کامل زیر نظارت و حکم ماقرار گرفت آنوقت به مجرد عقد قرارداد صلح، سیاست ما به هر نحو و وسیله که باشد تشویق مهاجرت یهودیان بدانجا خواهد بود...»



«آیریش تایمز» اعلام کرد: «از لحاظ بریتانیا بهترین راه دفاع از کانال سوئز با استقرار مردمی در فلسطین خواهد بود که به ما علاقه مند باشند...» (۱۶)

باری، محافل حاکمه انگلیس و صهیونیستها پس از بیست سال تلاش و تقلا یعنی از ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۹، موفق شدند جمعیت یهودیان فلسطین را از ۵ به ۱۵ درصد کل جمعیت افزایش دهند (۱۷). این کاری بود بسیار رنجبار، چون یهودیان نه فقط تن به اسکان در ناحیه کانال نمی دادند بلکه اعراب نیز که بالغ بر ۹۵ درصد جمعیت فلسطین را تشکیل می دادند به حق و بجا ایشان را به چشم کسانی می نگریستند که دولت بریتانیا و صهیونیستها برای غارت ایشان فرستاده اند.

«احدهاآم» که در این اوان از فلسطین دیدار کرد اعتراف جالبی می کند و می نویسد: «ما تصور می کنیم که اعراب مردمی هستند وحشی و چون حیوانات زندگی می کنند و نمی فهمند که در اطرافشان چه می گذرد. این بهر حال تصویری است خطا... با این همه، برادران ما در فلسطین چه می کنند؟ آنها با اعراب به خصومت و ستم رفتار می کنند، آنها را از حقوق خود محروم می سازند، ایشان را می آزارند، آنها بی جهت، و تازه به این چیزها می بالند، و در میان ما کسی با این تمایل زشت و خطرناک مخالفت نمی ورزد.» (۱۸)

(این سخنان را یکی از متفکرین برجسته صهیونیست بر زبان راند، هر چند در همان ایام از کار کناره گرفت، چون دیگر نیازی به خدشش نبود.)

«احدهاآم» چندان از فرانگری بهره داشت که نتایج آتی کوشش رهبران صهیونیست را در پرورش حس تحقیر و دشمنی